

مولانا و حماسه عاشورا

دکتر رحمان مشتاق‌مهر*

چکیده

تردیدی نیست که مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، از اهل سنت و به احتمال زیاد از نظر مذهب فقهی، حنفی و از لحاظ مذهب کلامی، اشعری است؛ ولی او نیز مانند عارفان حقیقی، حقیقت و ارزش‌های والای الهی و انسانی را فراتر از مجادله‌ها و مناقشه‌های معمول در میان پیروان مذاهب و آیین‌های مختلف می‌داند و از این رو اهل تعصب و کوتاه‌بینی نیست و اگر تعصبی نیز دارد، نسبت به آن حقیقت برتر است. ستایش امام علی (ع) در مثنوی مولانا، که با مصراع «از علی آموز اخلاص عمل» شروع می‌شود، از لحاظ برخورداری از شور و اخلاص و اعتقاد گوینده و عمق معانی و اوج خیال، در کل ادب فارسی بی‌مانند است؛ همین لحن گرم و ارادتمندانه در ستایش و بیان احوال اهل بیت (ع)، مخصوصاً امام حسین (ع)، نیز - که از دیدگاه مولانا نماد شرف و آزادگی و پاک‌بازی است - دیده می‌شود. یاد مولانا از امام حسین (ع) و شهیدان کربلا، با تکریم و دل‌دادگی همراه است؛ در مقابل، هرگاه از شمر و یزید سخن گفته، از ابراز نفرت و انزجار خودداری نکرده است. در این نوشته کوتاه سعی شده است اشارات کوتاه و گذرای مولانا به شخصیت امام حسین (ع) و حادثه کربلا یک بار دیگر با تأمل بیشتر مرور شود.

کلیدواژه‌ها: مولوی، امام حسین (ع)، کربلا، عاشورا، شعر دینی.



حماسه عاشورا

کجایید ای شهیدان خدایی؟
 کجایید ای سبک‌روhan عاشق؟
 کجایید ای شهان آسمانی؟
 کجایید ای ز جان و جا رهیده؟
 کجایید ای در زندان شکسته؟
 کجایید ای در مخزن گشاده؟
 در آن بحرید کاین عالم کف اوست
 کف دریاست صورت‌های عالم
 دلم کف کرد کاین نقش سخن شد
 بلاجویان دشت کربلایی
 پرنده‌تر ز مرغان هوایی
 بدانسته فلک را در گشایی
 کسی مر عقل را گوید «کجایی»؟!
 بداده وام‌داران را رهایی
 کجایید ای نوای بی‌نوایی؟
 زمانی بیش دارید آشنایی
 ز کف بگذر اگر اهل صفایی
 بهل نقش و به دل رو گر ز مایی
 (کلیات شمس، ج ۶، غ ۲۷۰۷)

این غزل، یکی از باشکوه‌ترین سروده‌ها درباره‌ی شهدای حماسه‌ی عاشورا است. مولانا در موارد دیگر هم از این چشم‌انداز بلند به امر شهادت و پاک‌بازی شهدای کربلا نگریسته است؛ یعنی از اینکه آنان جسمشان را در راه اعتلای حقیقت و برای حفظ شرف آزادگی، ایمان و وفاداری به فرزند رسول خدا (ص) از دست داده‌اند، تأسف نخورده است و به جایگاه معنوی و عروج روحانی آنان با غبطه و حسرت نگریسته؛ از وفاداری و جان‌بازی آنان با تقدیس و تکریم یاد کرده است.

شهیدان خدایی، سبک‌روhan عاشق، پرنده‌تر ز مرغان هوایی، شهان آسمانی، و رهایی‌یافتگان از زندان کون و مکران، از جمله اوصافی است که در غزل مولانا، شهیدان کربلا بدان وصف شده‌اند. مولانا با تکرار جمله‌ی استفهامی «کجایید»، به خالی‌ماندن جای شهدای در عصرهای بعد، تأسف می‌خورد و وجود چنان پاک‌بازان و دریا‌آشنایان را در میان هر نسلی، از ضرورت‌های ارتقای معنوی و روحانی جوامع انسانی می‌شمرد.

تصویری که مولانا از شهدای کربلا به دست داده است، تصویر عارفان و صاحب‌دلان کمال‌یافته‌ای است که نه تنها از بلاها و محنت‌های طریق سلوک و مجاهدۀ فی سبیل‌الله نمی‌گریزند، بلکه آن را لازمهٔ اثبات وفاداری خود در راه عشق به حق تعالی و پای‌بندی به میثاق خود با فرزند رسول اکرم (ص) می‌انگارند و آن را به‌جان می‌پذیرند. این شهیدان، تنگنای تن خاکی و زندان جهان ماده و حس را بر نمی‌تابند و با استقبال از شهادت، پرنده‌تر از مرغان آسمان، پر می‌گشایند و جهات و ابعاد را پشت سر می‌گذارند و از افلاک فراتر می‌روند و در نهایت چون عقل و جان، مجرد می‌شوند و آن‌گاه به‌مثابهٔ شاهدان تمام عصرها و نسل‌ها، راه آزادگی و عزت نفس و کرامت انسانی را به زندانیان خاک نشان می‌دهند و در گنجینه‌های الطاف الهی را به روی بی‌نویان می‌گشایند و آنان را از غیر حق بی‌نیاز می‌کنند.

آنان آشنای دریای غیب گشته‌اند و از این عالم که به‌مثابهٔ کف و صورت آن است، رها شده‌اند. پیام آنان به همهٔ انسان‌ها جز آن نیست که خود را از ظواهر دنیای ماده، فراتر کشند و چشم به فضای بی‌کرانهٔ ملکوت بدوزند و به‌دنبال راه رهایی، آزادگی و وارستگی خود باشند.

مولانا در بیت آخر، خاطر نشان می‌کند که آنچه در این غزل مجال ظهور یافته، کفی از امواجی است که از دریای معانی نهفته در جان او، به ساحل زبان رسیده‌است و قطعاً برای ادای حق شهیدان کربلا کافی نیست و برای آگاهی از شأن و منزلت واقعی آنان باید از نقش‌ها، صورت‌ها و الفاظ گذشت و با هم‌دلی و دل‌آگاهی با معانی و حقایق قیام حسینی آشنایی یافت.

مولانا در مثنوی نیز حماسهٔ عاشورا را از همین افق بلند جهان غیب می‌نگرد و شأن و مقام شهدای کربلا را بلندتر از آن می‌داند که فداکاری و از خود گذشتگی

آنان با دل‌سوزی و ترخّم و تنها از بُعد زندگی محدود این جهانی تلقّی گردد و عظمت و شکوه حماسه آنان در میان نوحه‌ها، زاری‌ها و ناله‌ها گم شود.

گویا پیش از عصر مولانا، سوگواری و نوحه‌سرایی بر مصائب امام حسین (ع) و شهدای کربلا، همانند امروز در شام، لبنان، ری و بعضی دیگر از شهرهای شیعه‌نشین جهان اسلام، رواج داشته‌است.^۱ در روز عاشورا که مردم حلب در باب انطاکیه برای سوگواری گرد آمده بودند و نوحه، ناله، گریه و زاری می‌کردند، شاعری غریب و ناآشنا با مراسم عزاداری عاشورا از راه می‌رسد و با دیدن آن شور و هنگامه، با شگفتی از علّت آن جويا می‌شود؛ پاسخی که اهل حلب به او می‌دهند، متضمّن اوصافی است که آنان امام حسین (ع) را بدانها معرفی می‌کنند و کاملاً پیداست که این اوصاف انعکاس اعتقاد و تلقّی شخص مولانا از منزلت معنوی امام است:

روز عاشورا نمی‌دانی که هست	ماتم جانی که از قرنی به است
پیش مؤمن کی بود این غصّه خوار	قدر عشقِ گوش، عشق گوشوار
پیش مؤمن ماتم آن پاک‌روح	شهره‌تر باشد ز صد طوفان نوح

(مثنوی، دفتر ۶، ب ۷۹۰ به بعد)

شاعر غریب، وقتی درمی‌یابد که این عزاداری به مناسبت شهادت امام حسین (ع) و یاران وفادار او در صحرای کربلاست، که قرن‌ها پیش از آن اتفاق افتاده‌است، زبان به ملامت می‌گشاید و آنان را برحذر می‌دارد از اینکه از شهدای کربلا به گونه‌ای یاد کنند که گویی آنان جان‌های پاک و آسمانی خود را به عبث و در راه آرمانی بی‌اهمیت از دست داده و مستوجب تأسّف و ترخّم‌اند.

مولانا می‌گوید مگر از دست دادن حیات چند روزه دنیوی، به دلیل به دست آوردن زندگی جاوید، و دست‌یافتن به آرمان بلندِ احیای جامعه توحیدی عصر

رسول الله (ص) مایه اندوه و افسوس است که اکنون تأسف و ترخم ما را، که خود هزاران بار بیشتر مستحق دل‌سوزی هستیم، برانگیزد؟

آنان با شهادت خود قفس تنگ قالب‌های جسمانی را درهم شکستند و به لذت‌ها و شهوت‌های حقیر و ناپایدار نفسانی پشت کردند و شرف، پاکی، حیات طیبه، رضوان و تقرّب خداوندی را به دست آوردند. پیروان راستین حسین (ع) به جای اینکه به حال آنان اشک بریزند و بر رقت‌انگیزی و دردناکی سرگذشت آنان دریغ‌دارین گویند، باید با یادکرد جنبه حماسی عاشورا، روح جوان‌مردی، دلاوری، وفاداری، جان‌بازی در راه آرمان‌های بزرگ و برتری مرگ با عزت بر حیات توأم‌با ذلت، در کالبد بی‌جان جوامع اسلامی بدمند و آن را الهام‌بخش نفی بندگی غیر خدا و ایستادگی در مقابل ستم، قلدری و تفرعن جباران در همه اعصار قرار دهند.

پس عزا بر خود کنید ای خفتگان	زانکه بد مرگی است این خوابِ گران
روح سلطانی ز زندانی بجست	جامه چه درانیم و چون خاییم دست
چون‌که ایشان خسرو دین بوده‌اند	وقت شادی شد چو بشکستند بند
سوی شادروان دولت تاختند	گنده و زنجیر را انداختند
روز ملک است و گش و شاهنشهی	گر تو یک ذره از ایشان آگهی
آنکه جو دید آب را نکند دریغ	خاصه آن کو دید آن دریا و میغ

(همان، ب ۷۹۶ به بعد)

تفاوتی که در طرز تلقی مولانا و شیعیان حلب از حادثه کربلا هست، این است که شیعیان حلب به امام حسین (ع) و یاران او، از موقعیت خود و افق حیات این جهانی می‌نگرند؛ در نتیجه تنها جنبه فقدان‌ها و ناکامی‌های قضیه را می‌بینند و تأسف می‌خورند؛ در حالی که مولانا از افق بلندتری به قضایا می‌نگرد. او نمی‌گوید شهدای کربلا با شهادت خود چه چیزهایی را از دست دادند؛ چون مفقودات آنان را در مقابل

آنچه به دست آوردند، ناچیز و بی‌اهمیت می‌شمارد. آنان در راه خدا و برای حفظ حقیقت دین خدا و معنویت و روحانیت به‌جا مانده از رسول خدا (ص) مجاهده کردند و به شهادت رسیدند و با شهادت خود، در جوار حق و مقعد صدق به حیات ابدی توأم با کام‌روایی و مسرت دست یافتند.

در غزلی دیگر ضمن اینکه دل خود را به حسین (ع) و فراق را به یزید تشبیه می‌کند و از شهادت دو صد باره دل خود به شمشیر یزید فراق سخن می‌گوید؛ همچنان از شهادت، تعبیری غبطه‌انگیز و مطلوب به دست می‌دهد و به هیچ وجه آن را با ناکامی و غبن و خسران ملازم نمی‌بیند:

ز سوز شوق، دل من همی زند غللاً ^۳	که بوکه در رسدش از جناب وصل صلا
دل است همچو حسین و فراق همچو یزید	شهید گشته دوصد ره به دشت کربلا
شهید گشته به ظاهر، حیات گشته به غیب	اسیر در نظر خصم و خسروی به خلا
میان جنت و فردوس وصل دوست مقیم	رهیده از تک زندان جوع و رخص و غلا ^۴

(کلیات شمس، ج ۱، غ ۲۳۰)

مولانا وقتی صلاح‌اندیشان و عافیت‌جویانی را می‌بیند که گوشه‌انزوا اختیار کرده و به زهد و عبادت مشغول‌اند و از تصور اینکه فرجامی همانند فرجام شهدای کربلا داشته‌باشند، بیم دارند و در عین حال خود را مسلمانی حقیقی می‌پندارند و به اظهار مصیبت و تأسفی کفایت می‌کنند، برمی‌آشوبد و با چنین لحن حماسی و شکوهمند به ستایش شهیدان کربلا می‌پردازد:

چيست با عشق آشنا بودن؟	به جز از کام دل جدا بودن
او فدایی است هیچ فرقی نیست	پیش او مرگ و نقل یا بودن
رو مسلمان! سپر سلامت ^۵ باش	جهد می‌کن به پارسا بودن
کاین شهیدان ز مرگ نشکینند	عاشقانند بر فنا بودن

از بلا و قفا گریزی تو ترس ایشان ز بی بلا بودن
شسه^۶ می گیر و روز عاشورا^۷ تو نتانی به کربلا بودن
(همان، ج ۴، غ ۲۱۰۲)

مولانا و اهل بیت

برای اینکه معلوم شود اظهار ارادت مولانا به امام حسین (ع) تصادفی و تاویل پذیر نیست و در شخصیت و منش عرفانی او ریشه‌های اعتقادی عمیق و استواری دارد، بهتر است از آنچه در شأن مولا علی (ع) گفته‌است، نیز یاد کنیم. مولانا آن‌چنان علی (ع) و اهل بیت پیامبر (ص) را تکریم و تعظیم کرده‌است که بعضی از محققان نوعی تشیع به او نسبت داده‌اند. استاد جلال‌الدین همایی در این باره گفته‌است:

«من در عمق افکار و عقاید مولوی و گفته‌های او در مثنوی جنبه‌ای از محبت و هواخواهی علی و آل علی و خاندان پیغمبر اکرم صلوات الله علیهم اجمعین دریافته‌ام که می‌توان آن را با اساس و پایه اصلی تشیع به معنی عام کلمه تطبیق کرد.»^۸

نقل همه ستایش‌های مولانا از ایشان در اینجا ضرورتی ندارد؛ تنها برای اثبات نهایت ارادت و اخلاص و اعتقاد وی به ساحت مقدس آن حضرت، کافی است ابیاتی از مثنوی را که در بیان اخلاص آن حضرت سروده‌است یاد کنیم؛^۹ مولانا می‌گوید علی (ع) در جنگی بر پهلوانی غلبه کرد و شمشیر کشید تا او را بکشد. دشمن به روی او آب دهان انداخت و با این کار نهایت عجز و استیصال خود را در مقابله با آن حضرت آشکار کرد. آن امام همام به جای اینکه خشمگین تر از قبل به او روی آورد و آتش کینه و نفرت خود را با کشتن او فرونشاند دست از مبارزه بازکشید و شمشیر را فرونهاد و پشت به دشمن کرد. دشمن که از عکس‌العمل او متحیر شده بود، دلیل کاهلی حضرت را در قصد خود باز جُست:

گشت حیران آن مبارز زین عمل
 آن چه دیدی که چنین خشمت نشست
 در شجاعت شیر ربانیستی
 ای علی که جمله عقل و دیده‌ای
 تیغ حلمت جان ما را چاک کرد
 بازگو ای باز عرش خوش‌شکار
 چشم تو ادراک غیب آموخته
 چون تو بابی آن مدینه علم را
 باز باش ای باب بر جویای باب
 باز باش ای باب رحمت تا ابد
 باز گو ای باز پر افروخته
 در محل قهر این رحمت ز چیست؟
 گفت: من تیغ ازپی حق می‌زنم
 شیر حقم، نیستم شیر هوا
 جز به باد او نجند میل من
 بخل من لله عطا لله و بس

وز نمودن عفو و رحمت بی‌محل
 تا چنان برقی نمود و بازجست
 در مروّت خود که داند کیستی
 شمه‌ای واگو از آنچه دیده‌ای
 آب علمت خاک ما را پاک کرد
 تا چه دیدی این زمان از کردگار
 چشم‌های حاضران بردوخته
 چون شعاعی آفتاب حلم را
 تا رسد از تو قشور اندر لباب
 بارگاه ما له کفواً احد
 با شه و با ساعدش آموخته
 ازدها را دست‌دادن، راه کیست؟
 بنده حقم، نه مأمور تنم
 فعل من بر دین من باشد گوا
 نیست جز عشق احد سرخیل من
 جمله لله‌ام، نیم من آن کس
 (مثنوی، دفتر ۱، ب ۳۷۲۱ به بعد)

اهمّیت و ارزش اوصاف و تعابیری که مولانا به علی (ع) نسبت داده‌است، در استدلال به‌اندازه ارادت و اعتقاد وی بدان حضرت، از آنجا آشکار می‌شود که بدانیم این ماجرا یا مبنای تاریخی ندارد،^{۱۰} یا موضوعی بسیار ساده و عادی، مایه خلق اثری بدین بلندی و سترگی شده‌است.^{۱۱} در واقع آنچه مولانا از زبان پهلوان حریف به علی (ع) نسبت می‌دهد، حرف دل و اعتقاد خود اوست.

شیر حق، افتخار هر نبی و هر ولی، شیر ربّانی، بی‌همتا در مروّت، جمله عقل و دیده، بازعرش، دیده غیب‌بین، باب رحمت، بارگاه تقرّب به آفریدگار یگانه و سایه آفتاب حق اوصافی است که مولانا علی (ع) را واجد آنها می‌داند و او را نماد اخلاص و پاک‌بازی می‌خواند.

حدیث «من كنت مولاه، فهذا عليّ مولاه»، از جمله احادیث مسلم نبوی است که هردو فرقه شیعی و سنی آن را روایت کرده و مدلول آن را به صحت پذیرفته‌اند؛ چیزی که هست اختلاف بر سر مفهوم و مقصود اصلی پیغمبر اکرم (ص) از کلمه مولاست. مولوی این حدیث را در دفتر ششم مثنوی موضوع بحث قرار داده و آن را موافق فهم و اعتقاد خواص مسلمین بیان کرده و در مطاوی گفتارش به مقام ولایت مطلقه الهیه حضرت علی (ع) اشاره شده است:^{۱۲}

زین سبب پیغمبر با اجتهاد	نام خود و آن علی مولانا نهاد
گفت هر کو را منم مولا و دوست	ابن عمّ من، علی، مولای اوست
کیست مولا، آنکه آزادت کند	بند رقیّت ز پایت بر کند
چون به آزادی نبوت هادی است	مؤمنان را ز انبیا آزادی است ^{۱۳}

(همان، دفتر ۶، ب ۴۵۳۸ به بعد)

در دفتر دوم مثنوی حکایتی نقل شده است که در آن فقیه و صوفی بدون اجازه باغبان وارد باغ او می‌شوند. باغبان تصرّف آنان را بر نمی‌تابد و نقشه‌ای می‌کشد و بعد از جدایی انداختن بین آنها، یکایک آنان را با خفت و خواری از باغ خود می‌راند.

مولانا از نسبت‌های بد و ناروایی که باغبان به صوفی و فقیه می‌دهد بی‌اعتنا می‌گذرد؛ ولی وقتی از نسبت‌های او به مرد شریف که خود را از نسل اولاد رسول می‌خواند - سخن می‌گوید، نمی‌تواند بی‌اعتنا بماند و به بیان حکایت اکتفا کند؛ پس ناگزیر در گفت‌وگوی قهرمانان و شخصیت‌های داستانی خود وارد می‌شود

و این‌چنین از ساحت اهل‌بیت (ع) دفاع می‌کند؛ چندان‌که عداوت و کینه آل رسول (ص) را در حکم کفر و ارتداد می‌شمارد:^{۱۴}

هرکه باشد از زنا و زانیان
این برد ظن در حق ربّانیان
آنچه گفت آن باغبان بوالفضول
حال او بُد، دور از اولاد رسول
گر نبودى او نتیجه مرتدان
کی چنین گفتمی برای خاندان
با شریف آن کرد مرد ملتجی
که کند با آل یاسین خارجی
تا چه کین رانند دایم دیو و غول
جو یزید و شمر با آل رسول!

(همان، دفتر ۲، ب ۲۱۹۶ به بعد)

اظهار نفرت از قاتلان حسین (ع)

همچنان‌که یاد اهل‌بیت رسول الله (ص) و شهدای کربلا در آثار مولانا، با تقدیس، تکریم و ارادتمندی و خاک‌ساری مخلصانه همراه است، یاد شمر و یزید نیز با نفرت و انزجار قرین است.

شب مرد و زنده گشت، حیات است بعد مرگ
ای غم بکش مرا که حسینم، تویی یزید

(کلیات شمس، ج ۲، غ ۸۷۹)

به لحاظ شباهت و مجانست لفظی بین یزید و بایزید، مولانا اوّلی را نماد شرّ، کفر و پلیدی و دومی را درمقابل آن، نماد خیر، ایمان و پاکی گرفته‌است و برای بیان تحول و دگرگونی اساسی در ذات و حقیقت اشیا و افراد، از تعبیر جابه‌جایی آن دو به یک‌دیگر استفاده کرده‌است.^{۱۵}

ای شب کفر از مه تو روز دین
گشته یزید از دم تو بایزید

(همان، غ ۱۰۰۶)

چه شود بیش و کم از این دریا بنده گر پاک و گر پلید آید
هر که رو آورد بدین دریا گر یزید است، بایزید آید

(همان، غ ۹۸۷)

هر آن نوی که رسد سوی تو قدید شود چو آب پاک که در تن رود پلید شود
ز شیر دیو مزیدی، مزید تو هم از اوست که بایزید از این شیردان یزید شود

(همان، غ ۹۵۱)

امام حسن و شهادت او با جام زهر نیز در شعر مولانا بازتاب یافته است.^{۱۶}

مولانا شیعه نیست؛ ولی حماسه عاشورا و وفاداری و جان‌نثاری یاران امام حسین (ع) در آن روز، سخت در او تأثیر گذاشته و او را به تأمل و تفکر در عظمت شخصیت و جایگاه بلند معنوی و الهی آنان واداشته است. ذکر مناقب حضرت علی (ع)، اهل بیت پیامبر (ص) و شهدای کربلا در شعر مولانا، به گونه‌ای نیست که به عنوان سنت ادبی و پسند عصر تلقی شود؛ بلکه لحن و تعبیر او در این موارد، به اندازه‌ای پرشور، صمیمانه و ارادتمندانه است که تردیدی در اخلاص و اعتقاد قلبی او به آنان باقی نمی‌گذارد. آنچه در این میان بازگفتنی است نگرش متفاوت مولانا به حادثه و حماسه عاشورا است. به نظر مولانا بازخوانی حماسه عاشورا نباید عجز و لابه و تأسف و دریغ به همراه آورد، بلکه باید شور رهایی از زندان تن و عالم فرودین را که دل‌بستگی بدان مستلزم تن‌دادن به هر ظلم و ذلتی است در جان‌ها برانگیزد و زیبایی و دل‌انگیزی حیات باقی و رضوان الهی را در دیده‌ها بیاراید.

پی نوشت‌ها

- ۱- در سال ۳۵۲ هـ. ق، معزالدوله سامیر آل‌بویه- دستور داد مردم در عاشورا گرد یک‌دیگر برآیند و اظهار حزن کنند. در این روز بازارها بسته و خرید و فروش موقوف شد؛ قصابان گوسفند ذبح نکردند؛ هریسه‌پزها هریسه نپختند؛ مردم آب نوشیدند؛ در بازارها خیمه به‌پا کردند و بر آنها پلاس آویختند؛ زنان به سر و روی خود می‌زدند و بر حسین ندبه می‌کردند؛ در این روز بر حسین نوحه‌خوانی و ماتم به پا شد. از این سال تا اواخر [حکومت] آل‌بویه در بیشتر سال‌ها، مراسم عاشورا، کم‌وبیش برپا می‌شد و اگر روز عاشورا با عید نوروز یا مهرگان مصادف می‌گردید، انجام مراسم عید، یک روز به تأخیر می‌افتاد (فقیهی، علی‌اصغر: *آل‌بویه*، ص ۴۶۶ و ۶۷).
- ۲- گش: خوب، خوش (معین).
- ۳- عَلَا زدن: مخفّف علالا زدن، بانگ و فریاد و هیاهو کردن (فروزان‌فر، بدیع‌الزمان: *فرهنگ نوادر لغات*).
- ۴- نُخص و عَلَا: ارزانی و گرانی.
- ۵- سپر سلامت: ظاهراً کسی که سپر سلامت بر سر کشد و از خطر دوری گزیند، سلامت‌جو، آسایش طلب. خبر ندارد پالانسی ای از این لذت سپر سلامت و محروم و بی‌بها و ثمن (فروزان‌فر: بدیع‌الزمان: همان، ج ۴، ب ۲۱۹۸)
- ۶- ششه: شش روز اوّل بعد از عید رمضان (از دوم تا هفتم شوال) که روزه‌گرفتن در آن روزها سنت است؛ روزه شش روز اوّل پس از عید فطر (فروزان‌فر، بدیع‌الزمان: همان).
- ۷- عاشورا: عاشورا (قبل از واقعه کربلا) روز دهم ماه تشری بوده است که یهودیان (از جمله یهودیان عرب) در آن روز روزه کیپور می‌گرفتند. برطبق روایات اسلامی، در یکی از روزهای عاشورا بود که پیغمبر اسلام به مدینه وارد شد و در این روز یهودیان روزه داشتند. پیغمبر سبب روزه را پرسید و آنان گفتند که به‌مناسبت روز پیروزی موسی بر فرعون است. پیغمبر نیز این روز را پذیرفت و مسلمانان تا پیش از تعیین ماه رمضان به‌عنوان ماه روزه، این روز را روزه می‌گرفتند تا آنکه ماه رمضان بر مسلمانان فریضه شد. در دوره‌های بعد، مسلمین درباره روزه عاشورا اختلاف کردند. برطبق روایات اهل سنت، روزه این روز مستحب است؛ اما در روایات شیعه، روزه‌گرفتن این روز مجاز نیست (مصاحب، غلامحسین: *دایرة‌المعارف فارسی*).
- ۸- درباره مذهب مولانا؛ رک به همایی، جلال‌الدین: *مولوی نامه*، ج ۱، ص ۵۱ به‌بعد.
- ۹- جعفری، استاد محمدتقی: *امام علی از دیدگاه مولانا*.
- ۱۰- این روایت را به‌صورتی که در مثنوی نقل شده تاکنون در هیچ مأخذ نیافته‌ام (فروزان‌فر، بدیع‌الزمان: *مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی*، ص ۳۶)
- ۱۱- غزالی در *کیمیای سعادت* ذیل آداب محبت و لزوم حسن خلق می‌نویسد: «و از این رو بود که علی (رض) کافری را بیفکند تا بکشد. وی آب دهان در روی علی پاشید. وی را دست برداشت و نکشت و گفت خشمگین شدم. ترسیدم که برای خدای تعالی نکشته باشم (دکتر شهیدی، سیدجعفر: *شرح مثنوی*، ج ۴، ص ۲۲۰).

۱۲- همایی، جلال‌الدین: همان، ج ۱، ص ۵۸ و تفسیر مثنوی مولوی (داستان دژ هوش‌ریا، ص ۱۷۹ به بعد).

۱۳- هادی بودن نبوت به آزادی، اشارت است بدانچه در قرآن کریم درباره رسول (ص) آمده است: «و یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (اعراف ۱۵۷)؛ (شهیدی، سیدجعفر: همان، ج ۱، ص ۶۷۱).

۱۴- همایی، جلال: همان، ج ۱، ص ۶۱.

۱۵- سلطان ولد نیز به پیروی از پدر از جناس یزید و بایزید برای نشان‌دادن دو امر مخالف استفاده کرده است:

گرد خوان نعمت حق بایزید اندر مزید چون یزیدی در بدی‌ها کی شوی مهمان خوان

(بهاء‌الدین محمد، بلخی: دیوان، ص ۳۱۶)

چو تو نیست هیچ شیخی، تو ورای بایزیدی تو عزیز چون حسینی، نه ذلیل چون یزیدی

(همان، ص ۴۳۱)

۱۶- مرتضای عشق! شمس‌الدین تبریزی بین چون حسینم خون خود در زهر کش همچون حسن

(کلیات شمس، ج ۴، غ ۱۹۴۳)

هرکه آتش من دارد، او خرّقه ز من دارد زخمی چو حسین استش جامی چو حسن دارد

(همان، ج ۲، غ ۶۰۴)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- بلخی، بهاء‌الدین محمد: *مولوی دیگر* (دیوان سلطان ولد)، تصحیح حامد ربانی با مقدمه سعید نفیسی، تهران: سنایی، ۱۳۶۳.
- شهیدی، سیدجعفر: *شرح مثنوی*، جزو چهارم، چ ۲، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
- _____: *شرح مثنوی*، ج ۱۰، چ ۲، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
- فروزان‌فر، بدیع‌الزمان: *مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی*، چ ۳، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- فقیهی، علی‌اصغر: *آل بویه*، نخستین سلسله قدرتمند شیعه، بی‌تا.
- مصاحب، غلامحسین: *دایرةالمعارف فارسی*، ج ۱، چ ۳، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی: *کلیات شمس یا دیوان کبیر*، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزان‌فر، چ ۳، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- _____: *مثنوی معنوی*، به تصحیح رینولد.ا. نیکلسون، به‌اهتمام دکتر نصرالله پورجوادی، چ ۱، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- همایی، جلال‌الدین: *مولوی‌نامه*، ج ۱، چ ۷، تهران: هما، ۱۳۶۹.
- _____: *تفسیر مثنوی مولوی*، چ ۴، تهران: هما، ۱۳۶۶.